



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

ماندارن‌ها و پرسش‌های بی‌پاسخ

کتاب‌وی

■ دکتر ژاله کهنمویی پور: در اکثر کتاب‌های تاریخ ادبیات مبحثی که به تنهایی از سیمون دوبوار در آن صحبت شده باشد، وجود ندارد و در همه جا سیمون دوبوار از خلال ژان - پل سارتر معرفی شده است. خود سیمون دوبوار نیز غالباً به این مطلب اشاره می‌کند که همه او را از خلال سارتر می‌شناسند. در صورتی که سیمون دوبوار خود دارای شخصیتی قوی و جایگاهی ویژه در ادبیات فرانسه به خصوص ادبیات فمینیستی قرن بیستم است. همراهی و همنشینی با سارتر موجب شد که همواره در مبارزات و جهت‌گیری‌های سارتر سهیم باشد و به همراه او سعی می‌کرد اساس فرضیه اگزیستانسیالیسم را مشخص کند، از سویی نیز تلاش می‌کرد وضعیت زنان را تشریح کند و آنها را از حالت

کتاب «ماندارن‌ها» نوشته سیمون دوبوار یکی از مهم‌ترین آثار او محسوب می‌شود که برنده جایزه گنکور می‌شود و وضعیت روشنفکران را بعد از جنگ دوم جهانی به تصویر می‌کشد و بیانگر سرخوردگی‌های روشنفکران بعد از جنگ دوم جهانی است. ترجمه فارسی این اثر در سال ۱۳۸۲ به قلم پرویز شهیدی منتشر شده است. یکصد و پنجاه و ششمین نشست کتاب ماه ادبیات و فلسفه به نقد و بررسی این اثر اختصاص داشت که با حضور دکتر ژاله کهنمویی پور (عضو گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه تهران) و پرویز شهیدی برگزار شد که حاصل این نشست در اختیار شماست.



نفر دوم بود حتی در امتحان *agrégation* فلسفه هم که به اتفاق گذرانند، سارتر اول شد و سیمون دوبوار دوم .
سیمون دوبوار در نهم ژانویه ۱۹۰۸ در پاریس به دنیا آمد، تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌اش را در یک مدرسه کاتولیک به پایان رساند و پس از گذراندن *agrégation* فلسفه در ۱۹۲۹ به ترتیب در ماریسی، در رو آن و در پاریس به تدریس فلسفه اشتغال داشت . اولین اثری که نوشت قبل از جنگ دوم جهانی بود تحت عنوان **هنگامی که معنویت بر تری می‌یابد** (*Quand prime le spirituel*) ولی این اثر در ۱۹۷۹ منتشر شد . به همین دلیل آغاز کار نویسندگی او را می‌توان **رمان مهمان** (*Invitée*) دانست که در ۱۹۴۳ منتشر شد و باعث شهرت سیمون دوبوار گشت . در

یک کالای مصرفی خارج کند . با وجود آنکه در اکثر نوشته‌هایش مدافع حقوق و جایگاه زن در جامعه بود و معتقد بود که همه بدبختی‌های زن ، تضعیف و استثمارش به خاطر قدرت‌طلبی مرد است ، مرد است که می‌خواهد زن را همواره در ردیف جنس دوم نگهدارد ، در کنار سارتر خود

این رمان او دو قهرمان زن به نام‌های فرانسواز و گزاویر را معرفی می‌کند که چهره‌های نویی در ادبیات داستانی فرانسه هستند. فرانسواز که از دوست خود دعوت کرده با آنها در یک خانه زندگی کند از سویی شیفته استقلال طلبی این زن است و از سویی دیگر تاب تحملش را ندارد و در نهایت نیز اقدام به قتلش می‌کند. در این رمان سیمون دوبوار به همان حقیقت دردناکی که سارتر در نمایشنامه **در بسته** Huit clos به آن اشاره می‌کند، دست می‌یابد یعنی «دیگری»، گزاویر همان دیگری است که جهانی را که ما برای خود خلق کرده‌ایم به خطر می‌اندازد و تبدیل به همان جمله معروف کتاب **در بسته** می‌شود: «جهنم یعنی دیگران». حتی دوستی نیز نمی‌تواند از منطق بی‌چون و چرای وجود بگریزد و در مقایسه با «دیگری» به این نتیجه می‌رسیم که یا «من» زیادی هستم یا «آن دیگری». در رمان **مهمان** «آن دیگری» یعنی گزاویر زیادی است و باید از بین برود.

دو رمان بعدی سیمون دوبوار **خون دیگران** (le sang des autres) و **همه انسان‌ها فانی اند** (Tous les hommes sont mortels) است که به ترتیب در سال‌های ۱۹۴۵ و ۴۶ آنها را نوشت. رمان **خون دیگران** مسئله تعهد را در دوره مقاومت مطرح می‌سازد: یک لیبر سیاسی از خود می‌پرسد از نظر اخلاقی تا چه حد مجاز است که پیروانش را به خاطر دفاع از ایدئولوژی به کام مرگ بفرستد. حتی زمانی که زن مورد علاقه‌اش را برای ماموریتی که می‌داند سرانجامش مرگ است می‌فرستد، باز وظیفه دفاع از ایدئولوژی را مقدم می‌شمارد.

در رمان **همه انسان‌ها فانی اند** در واقع مسئله عمر جاویدان که آرزوی همه انسان‌هاست مطرح می‌شود و در نهایت نویسنده به این نتیجه می‌رسد که مرگ بخش پایانی سرنوشت همه انسان‌هاست و نمی‌توان با آن به مبارزه برخاست، یعنی آنچه برای همه عیان است. چهارمین رمانش را که همین رمان **ماندارن‌هاست**، سیمون دوبوار در ۱۹۵۴ می‌نویسد. در این رمان سیمون دوبوار باز همان شیوه داستانی را که در رمان **مهمان** به کار برده پی می‌گیرد. این رمان که جایزه گنکور را نیز برده است روشنفکران چپی را بعد از جنگ دوم جهانی به تصویر می‌کشد و مسئله تعهد را برای نویسندگان و روشنفکران مطرح می‌سازد، یعنی روشنفکران با این سؤال مواجه‌اند که آیا باید به نوشتن ادامه داد یا باید مستقیماً وارد حرکت سیاسی شد؟ چنانچه روشنفکر فقط به کار ادبی و علمی بپردازد و به قول معروف اسلحه به دست گرفته وارد مبارزه نشود می‌تواند وجدانی آرام داشته باشد؟ و اگر وارد مبارزه شده به حزب کمونیست بپیوندد آیا باز یک روشنفکر باقی خواهد ماند؟ به این سوالات سیمون دوبوار نه به عنوان یک فیلسوف بلکه به عنوان یک رمان‌نویس پاسخ می‌دهد و البته نه پاسخی قطعی. او روحیه‌های متفاوت قهرمانان کتاب را در مواجهه با این پرسش‌ها به تصویر می‌کشد: به عنوان مثال یکی از قهرمانان مبارزه سیاسی را پی می‌گیرد و مدام دچار سرخوردگی‌های متعدد می‌شود. قهرمانی دیگر به دنبال بیان

واقعیت است و به خاطر نجات زن مورد علاقه‌اش محکوم می‌شود زیرا آن‌طور که باید به وظیفه‌اش عمل نکرده است هر دوی این قهرمانان در واقع می‌خواهند آن‌طور که وجدان نویسنده‌اش می‌داند به آنها حکم می‌کند، عمل کنند ولی هر دو با شکست مواجه می‌شوند و در نتیجه هر دو در موقعیت **ماندارن‌ها** قرار می‌گیرند، یعنی روشنفکرانی که همه نیرویشان را به نوشتن تقلیل داده‌اند. در حقیقت این رمان، رمانی نیست که در آن نویسنده از تزیی دفاع کند ولی برخی نظریه‌های سارتر را در «ادبیات چیست؟» یا «ابله خانواده»، نوشته‌ای درباره فلور، بازگو می‌کند. کتاب **ماندارن‌ها** سراسر پرسش است، پرسش‌های بی‌جواب زیرا اگر جوابی به این پرسش‌ها داده شود رمان تبدیل می‌شود به یک رمان دارای تر Roman à thèse در صورتی که سیمون دوبوار از اینکه **ماندارن‌ها** یک رمان دارای تر باشد، امتناع می‌ورزید.

رمان پر از گفت‌وگوها و بحث‌های مختلف است، بحث‌هایی درباره اینکه باید فردگرا بود یا متعهد، همین مسئله در رمان **مهمان** نیز مطرح است و در نهایت فردگرایی غلبه می‌کند زیرا قهرمان اول زن رمان یعنی فرانسواز دوست خود گزاویر را از بین می‌برد تا این جهنمی را که در دیگری می‌بیند، نابود کند.

در **ماندارن‌ها** تردید بین فردگرایی و تعهد به نوعی است که راه‌حلی برای آن پیدا نمی‌شود. در این کتاب سیمون دوبوار سیمای یک روشنفکر را به خوبی تصویر کرده است، به خصوص روشنفکر اگزیستانسیالیست را که همان سارتر یا کامو باشد. یعنی بحران اخلاقی را که در محافل روشنفکری بعد از جنگ دوم جهانی وجود دارد، نویسنده در این رمان مطرح می‌سازد: روشنفکر از خود می‌پرسد آیا در مواقعی که نیاز به مبارزه هست باید به نوشتن ادامه دهد یا سلاح به دست گرفته به میدان نبرد بیاید. آیا باید برای حفظ منافع حزب کمونیست از سخن گفتن درباره بازداشتگاه‌های این حزب امتناع ورزید و سکوت اختیار کرد؟ آیا باید حقایق را گفت، اگر حقایق بر ملا شود لطمه‌ای به حزب نمی‌خورد؟ اگر روشنفکر از مبارزه سیاسی فاصله بگیرد عملی غیرمسئولانه مرتکب شده است؟ در عین حال کسی که وارد صحنه سیاست می‌شود باید تاوان آن را نیز بپردازد. در حقیقت این کتاب توصیف‌گر سرگردانی بین انتخاب درست و انتخاب نادرست است، بین خیر و شر، بین خوب و بد. همچنین بیانگر سرخوردگی‌های روشنفکران است بعد از جنگ دوم جهانی و در نهایت حد و مرزی را برای تعهد یک روشنفکر مطرح می‌کند. آیا روشنفکر باید در هر موقعیتی تعهد را بالاتر از همه به حساب آورد یا اینکه بر حسب زمان، مکان و موقعیتش تصمیم بگیرد که یک متعهد مبارز باشد یا یک متفکر روشنفکر.

کتاب **ماندارن‌ها** به هنگام انتشار موفقیت زیادی کسب کرد به طوری که در یک ماه ۴۰ هزار نسخه از آن به فروش رفت و در ۱۹۵۴ یعنی همان سالی که نگاشته شد جایزه گنکور را برد. ژولیا کریستوا که در ۱۹۴۱ متولد شد وقتی در ۱۹۹۰ کتاب

سامورائی‌ها را نوشت متأثر از کتاب سیمون دوبوار بود: در کتاب **سامورائی‌ها** نیز یک روانکاو، یک متفکر، یک نویسنده و یک مردم‌شناس به عنوان چهره‌های اصلی معرفی شده‌اند. همین چهره‌ها در **ماندارن‌ها** نیز وجود دارد با این تفاوت که کتاب ژولیا کریستوا بعد از حوادث ماه مه ۱۹۶۸ نوشته شد و در ۱۹۹۰ منتشر گشت و **ماندارن‌ها** بعد از جنگ جهانی دوم.

کتاب **ماندارن‌ها** به نوعی یک کتاب حماسی است و کتابی است که به عنوان یک سند تاریخی می‌تواند معتبر باشد و توصیفگر بحران روشنفکری و جریان‌های سیاسی و ادبی در دوره‌های پس از جنگ دوم جهانی، در فرانسه.

در این کتاب از بسیاری نویسنده‌ها نیز سخن به میان آمده از جمله سلین که سیمون دوبوار درباره‌اش می‌گوید برخی از افکارش مشابه افکار خود او، سارتر، و کامو بود و با اشتیاق تمام نوشته‌های سلین را می‌خواندند. بعد از کتاب **ماندارن‌ها** سیمون دوبوار دو رمان دیگر نیز نوشت تحت عنوان **تصاویر زیبا** (images les belles) در ۱۹۶۶ و **زن وانهادده** (rompue La femme) در ۱۹۶۸. علاوه بر رمان‌هایش بوار آثار زندگی‌نامه‌ای و رساله‌هایی دارد. چهار جلد از آثار زندگی‌نامه‌اش را بین سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۷۲ منتشر کرد که عبارت‌اند از **خاطرات یک دختر خوب و سربراه** (Les mémoires d'une fille rangée)، **سن کمال** (la force de l'âge)، **مقتضیات زندگی** (la force des choses) و **تراژدی نامه** (Tout compte fait) (بیان زندگی‌اش)، **کهنوت** (la vieillesse)، سیمون دو بوار پس از مرگ سارتر دو کتاب منتشر کرد یکی تحت عنوان **مراسم وداع ۱۹۸۱** (la cérémonie des adieux) که برگرفته از جمله خود سارتر است در یک تابستان که برای یک ماه به مسافرت می‌رفت و شب مسافرت به سیمون دوبوار گفت امشب شب **مراسم وداع** است و همین جمله را دوبوار برای عنوان کتاب خود برگزید. این کتاب خاطرات ده سال پایانی زندگی مشترک سیمون دوبوار با سارتر را بازگو می‌کند و بخش دوم کتاب که در واقع قسمت اعظم آن را تشکیل می‌دهد مصاحبه‌ای طولانی با سارتر است. کتاب دوم که شامل نامه‌های متعدد سارتر است به سیمون دوبوار، عنوان **نامه‌هایی به کاستور** را دارد (در اینجا باید متذکر شد که سارتر همیشه سیمون دوبوار را کاستور خطاب می‌کرد) این کتاب در ۱۹۸۳ منتشر شد. سیمون دوبوار تا پایان زندگی‌اش در ۱۴ آوریل ۱۹۸۶ فعالانه با مجله‌ای که سارتر بنیان‌گذارش بود یعنی مجله **عصر نو** (Temps modernes) همکاری داشت و به عناوین مختلف همبستگی‌اش را از سوی سارتر و از سوی دیگر با فمینیسم حفظ و بیان کرد. آثار خود زندگی‌نامه‌ای سیمون دوبوار نشان از تضاد نویسنده دارد و تلاطمش بین لذت بردن از یک زندگی سعادت‌مند و ضرورت نوشتن و چون این انتخاب برایش غیرممکن بود، نوشتن درباره زندگی خویش را به نوعی راه حل این بن بست دانست و آثار زندگی‌نامه‌ای فراوانی نوشت.

در بین رساله‌ها و تحقیقاتی که به عمل آورد و نتیجه آنها را به صورت کتاب‌های متعدد منتشر کرد کتابی که بیش از همه ماهیتی فمینیستی به بوار داد کتاب **جنس دوم** بود. در سرتاسر این اثر بوار سعی دارد برابری زن و مرد را به اثبات برساند. همچنان که سارتر در کتاب **ادبیات چیست؟** به پرسش‌هایی که در ارتباط با ادبیات است با بینش یک نویسنده متعهد پاسخ می‌گوید، سیمون دوبوار نیز در کتاب **جنس دوم** درصدد پاسخ به این پرسش است که «یک زن چیست؟» از نظر او زن‌ها هرگز چیزی را که مردهای جامعه از آنها دریغ کرده‌اند به دست نیاورده‌اند



و هر آنچه را که مردها خواسته‌اند به آنها بدهند صاحب شده‌اند. از یک کتاب به کتابی دیگر، چه رمان، چه خود زندگی‌نامه، قهرمان زن سیمون دوبوار ملام با همان کشمکش‌ها، با همان اضطراب‌ها که دغدغه خاطر همه زن‌هاست، درگیر است. در کتاب **جنس دوم** به طور کلی بوار نشان می‌دهد که زن‌ها همواره در حاشیه مسائل و اجتماع قرار دارند. او به تمام افسانه‌ها و اسطوره‌هایی که دال بر خلاق بودن مرد و در مقابل آن ضعیف بودن زن است، اشاره می‌کند و معتقد است که زن قربانی پیش‌داوری‌های جامعه است، از همان ابتدا به او می‌آموزند که یک زن مطیع و یک مادر فداکار باشد، خیاطی و آشپزی بیاموزد، خصوصیات مردانه نداشته باشد به عکس به پسر می‌گویند مرد باشد، مبارزه کند در استحکام و استقلال منش و اندیشه با دیگر هم‌جنس‌اش به رقابت برخیزد و به این ترتیب زن بودن چیزی اکتسابی است، زن بودن و مرد بودن فقط ناشی از خلقت نیست بلکه سرنوشتی است که جامعه به فرد تحمیل می‌کند یعنی همان جمله معروف سیمون دوبوار

"on ne nait pas femme on le devient" انسان زن زاده نمی شود بلکه به زن تبدیل می گردد. بچه ها به هنگام تولد، چه پسر و چه دختر نیازهای مشابهی دارند، رفتارشان شبیه به هم است ولی عکس العمل پدر و مادر در برابر آنها متفاوت است.

اهداف پدر و مادر در مورد فرزند پسر یا دختر، آینده و برنامه ریزی برای زندگی آتی اش متفاوت است.

یک تربیت برای دختران وجود دارد و یکی برای پسرها. همین که می گویند یک مرد که گریه نمی کند نشان از تمایزی است که بین زن و مرد قائل ایم، در صورتی که دختر بجای او را که گریه می کند، نوازشش می کنیم. غالباً به سیمون دوبوار خرده می گیرند که رابطه مادر و فرزند را محکوم کرده است ولی در حقیقت او مادر بودن را زمانی محکوم می کند که زن را از داشتن یک زندگی فعال و مستقل بازدارد چنانچه فعالیت های زن و مرد در درون خانواده به نسبت مساوی تقسیم شود، مادر شدن نیز بخشی از زندگی زن می گردد.

سیمون دوبوار در خانواده های بورژوا ولی نه ثروتمند بزرگ شده بود یا به قول خودش در یک خانواده بورژوازی ورشکسته. پدرش همیشه به او می گفت: هم زشت است و هم جهیزیه ندارد، پس امید چندانی به داشتن یک شوهر خوب نمی تواند داشته باشد. در ۱۵ سالگی وقتی از او پرسیدند می خواهد چه کاره شود؟ پاسخ داد نویسنده، زیرا پدرش همیشه نویسنده ها را تحسین می کرد. می توان گفت به طور ناخودآگاه سیمون دوبوار می خواست موجودیت خود را ثابت کند و با باورهای خانوادگی اش مبارزه نماید. رابطه او با پدر و مادرش چندان دوستانه نبود. در نوشته هایش کاملاً مشخص است که نیازمند به همزاد پنداری بین مادر و دختر نیست درست برخلاف بعضی نویسندگان زن هم عصر خود نظیر کولت که با وجود زجر فراوانی که در زندگی زناشویی کشید و در آغاز فعالیت ادبی اش مورد استنمار شوهرش قرار گرفت، شوق و اشتیاقی از دست نداد؛ آشننگی های دوران نوجوانی و اختلاف دردناک میان زوج ها را با قلمی شیوا و نفسی شاعرانه به تصویر کشید و به خصوص رسالتی را که مادرش به او محول کرده بود از خاطر نبرد و همچون مادرش کوشید اولین رایحه باد تابستانی، اولین وزش ملایم قبل از طلوع خورشید را بچشد و هر سپیده دم با تولد روز، تولدی دیگر یابد و از خلال نگاه مادرش خاطرات او را بازگو کند.

سیمون دوبوار با محیط، با خانواده و حتی با سارتر در تضاد بود. گرچه بین او و سارتر پیوندی عمیق و طولانی وجود داشت، از بسیاری جهات نیز افکارشان با یکدیگر هم خوانی نداشت. سارتر اصلاً فمینیست نبود، بی شک سارتر از نظر فلسفی قوی تر از سیمون دوبوار بود ولی نباید تأثیر او را در شکل گرفتن اندیشه فلسفی سارتر نادیده گرفت. رابطه سارتر و سیمون دوبوار یک پیوند اندیشه بود.

در مورد سبک و نگارش سیمون دوبوار باید گفت سبکی روشن و دقیق دارد ولی گزارش گونه، شاید به همین دلیل است که تقریباً همه آثار او ترجمه شده است. زیرا هم درک نوشته هایش آسان تر است و هم برگردان آنها سهل تر. آثار او همچون نوشته های ناتالی ساروت یا کولت

نیست که بیانگر دامنه وسیع استعاره ها باشد، دامنه ای آنچنان وسیع که جنبه تخیلی اش بازگو کننده تلاطم های درونی و نیروهای ذهنی کاوش نشده نویسنده گردد.

ترجمه آثار کولت یا همچنین ساروت نیاز به بازی واژه ها و آفرینش تدریجی تصاویر حتی در زبان مقصد دارد تا برگردان متن را آنچنان که در متن اصلی مد نظر است ملموس نماید ولی در مورد سیمون دوبوار نیاز به چنین تلاشی از جانب مترجم نیست. تصویری که در آینه آثار سیمون دوبوار از او مشاهده می کنیم بازتاب چهره ای است که چه در زمان هایش و چه در آثار شرح حال نویسی اش، می خواهد تحلیل های سستی از جایگاه زن در جامعه را بی اعتبار کرده تصویری نواز او ارائه کند و این تلاش را با نگارشی روان، شفاف، ماهرانه و تقریباً روزنامه ای انجام می دهد و همین امر باعث ترجمه پذیری آثارش گشته است.

■ پرویز شهیدی:

رمان ماندن ها* وقتی در سال ۱۹۵۴ منتشر شد، منتقدان و تفسیر کنندگان آن را واقعه (événement) مهم ادبی خوانند و داوران جایزه ادبی گنکور، جایزه آن سال را به آن دادند. برای این امر دلایل زیادی وجود داشت، کتاب، جنگ جامعی از همه مسائلی بود که فرانسه و فرانسویان با آنها دست به گریبان بودند. دو جنگ پیاپی و دو فاجعه بزرگ جهانی زخم عمیقی بر پیکر فرانسه گذاشته بود، زخمی که به این زودی ها جوش نمی خورد و خاطراتش محو نمی شد. دو بووار بی آنکه وارد دوران جنگ شود - چون داستان از خاتمه جنگ (دست کم برای فرانسوی ها) و آزادسازی پاریس آغاز می شود - ولی همه مصیبت های این فاجعه بزرگ در آن منعکس است.

ویل هاردون، اولین کسی که تاریخ نویسی را به مفهوم واقعی آن در فرانسه بنیاد گذاشت، تاریخ را به سه بخش تقسیم می کند:

الف - علل رخ دادن یک واقعه تاریخی: یعنی، جنگ ها، لشکر کشی ها، شکست ها، پیروزی ها، تغییرهای جغرافیایی کشورها و رقم خوردن سرنوشت ملت ها.

ب - خود واقعه: از زمانی که آغاز می شود تا خاتمه آن، با شرح همه جزئیات.

ج - عواقب و نتایج آن رویداد تاریخی: یعنی، تأثیرهایی که در زندگی و سرنوشت مردمانی که درگیر آن واقعه بوده اند گذاشته است. دوبووار به بخش سوم آن یعنی عواقب و نتایج جنگ جهانی دوم، به ویژه در فرانسه می پردازد و با تعریف کردن ماجراهای کوچک و بزرگ آدم ها، با حرف زدن درباره جاه طلبی های سیاسی، بغض و کینه ها، عشق ها، خودخواهی ها و کونه نظری هاشان، لحن همین گروه نخبگان و روشنفکرانی را به کار می برد که با غرور و نخوتشان ضربه های هولناکی به پیکر فرانسه وارد می کنند.

مرداب گنبدی ای را که پس از جنگ در جامعه فرانسه به جامانده به هم می زند و بوی تهوع آورش را به مشام همه می رساند. دوبووار ذاتاً آدم

واقع‌گرایی است، پرده‌پوشی را دوست ندارد و رودر بایستی هم نمی‌کند. نکات اصلی‌ای که در یک گشت و گذار می‌توان در کتاب یافت شاید اینها باشند:

۱- دوبرووار یکی از اولین کسانی است که به رغم روشنفکر و چپ‌گرا بودن، وجود اردوگاه‌های کار اجباری را در روسیه شوروی و جهت‌گیری جنبش کمونیستی را نه تنها به سوی دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه به طرف دیکتاتوری فردی، آن هم خیلی خشن‌تر از سایر دیکتاتوری‌ها فاش می‌کند. علاوه بر آن دوران جنگ سرد که طی آن بشریت تا یک قدمی فاجعه‌ای دیگر پیش می‌رود، تبعیض‌های دسته‌جمعی به سبیری، سرکوب مردمان کشورهای اروپای شرقی، به نام آزادی و رهایی از بردگی، و نیز همه وقایعی را که پس از مرگ استالین بر ملا شده پیش‌گویی می‌کند. اروپا که هنوز از کابوس وحشتناک تسلط فاشیسم رها نشده به سوی دیکتاتوری‌های دیگری می‌رود و میان آنها فرانسه، بین اعمال فشار سرمایه‌دارانی که از جنگ بهره‌ها برده‌اند و اکنون هم حاضر نیستند دست از مکیدن خون مستعمره‌های افریقایی‌شان بردارند، و چپ‌گراهای تندروی که امید به مدینه‌فاصله و بهشت دروغین کمونیسم دارند گرفتار آمده است. این درگیری‌ها همان‌طور که دیدیم تا خاتمه جنگ الجزایر و سقوط دوگل ادامه یافت. صحنه‌ای از محاکمه فرمایشی ماداگاسکارهای وطن‌پرستی که برای آزادی خود قیام می‌کنند، اعدام نامردانه‌ی نمایندگان پارلمان ماداگاسکار و سکوت ناجوانمردانه‌تر حتی روشنفکران فرانسه، یکی از صدها صحنه‌ای است که دوبرووار در کتابش به آن اشاره می‌کند. همچنین صحنه‌ی برگزاری میتینگ هم زمان از طرف راست‌گراها و چپ‌گراها در دو سالن متفاوت، که حرف‌ها، حرکت‌ها، خط و نشان کشیدن‌ها، قیافه‌های کینه‌توزانه و انتقام‌جویانه نزد هر دو گروه یکی است، تنها تفاوت میان آنها اسم‌هایی است که روی خودشان گذاشته‌اند، و گر نه هیچ تفاوت دیگری با هم ندارند.

۲- مسئله بر خورد میان دو نسل، نسل پیش از دو جنگ جهانی و نسل بین دو جنگ، سالخورده‌ها و جوان‌ها. جوان‌ها، یعنی نسل بین دو جنگ که سنگین‌ترین تاوان را پرداخته‌اند به حق به نسل پیش از دو جنگ خرده می‌گیرند که با اهمال‌ها، ندانم‌کاری‌ها، بی‌اعتنایی‌ها و حتی خیانت‌ها، به دست خود وسایل روی کار آمدن و قدرت گرفتن هیتلر و موسولینی و درگیری جنگ خانمان سوز دیگری را فراهم آوردند و باعث آن همه کشتار و خرابی شدند. حالا هم با سنگ‌چپ‌گرایی و سوسیالیسم به سینه زدن از یک سو، و سودجویی‌ها، آزمندی‌ها و اعمال قدرت‌ها از سوی دیگر، دنیا را به کام خود کامگی‌های دیگری سوق می‌دهند.

در این میان یک گروه تندرو از نسل جوان هست که گمان می‌کند وظیفه دارد آنها را که به کشور و مصالح مردم خیانت کرده‌اند و با همکاری با اشغالگران آسمانی موجبات شکنجه و نابودی تعداد زیادی از هم‌وطنانشان را فراهم آورده‌اند، و حالا هم در سایه هرج و مرج‌ها و جنگ قدرت‌های پس از جنگ قسر در رفته‌اند و آزادانه به زندگی‌شان ادامه می‌دهند، به مجازات برسند، تا هم انتقام نابودشدگان را بگیرد و هم ریشه فساد را برچیند.

گروه دیگری هم هستند که به هیچ کدام از این مسائل اهمیتی

نمی‌دهند و اعتقاد دارند حالا که جنگ تمام شده و آنها فاجعه را پشت سر گذاشته و از آن جان سالم به در برده‌اند، باید حداکثر استفاده را از زندگی بکنند و به شاد خواری بپردازند.

۳- تقریباً یک سوم از کتاب به موضوعی اختصاص دارد که کم و بیش زندگی احساسی و عاشقانه خود نویسنده است. دل بستنش به نویسنده‌ای امریکایی مدتی زندگی کردن با او و عشقی که در نهایت محکوم به شکست است، فی‌نفسه مطلب چندان مهمی نیست، ولی بیان آنچه یک زن از جامعه و از زندگی توقع دارد و جامعه عمل پوشانیدن



به آن، اگرچه عملی منطقی نیست و سرکوبی احساس‌ها و اشتباه‌های گذشته را جبران نمی‌کند، آن هم به صورتی که در کتاب می‌آید و از زبان زنی که افکار فمینیستی دارد و تمام عمر از آن دفاع می‌کند، باز بیانگر همان سرگردانی و آشفته‌حالی زن، حتی در جامعه‌ای اروپایی است. جامعه‌ای که پس از عبور توفان جنگ و خلأ وحشتناکی که در پی خود ایجاد کرده، و همچنین فاش شدن حقایقی که جامعه بورژوازی و سنت‌گرای فرانسه کوشش در پنهان‌نگه داشتن آن داشته است، دست به گریبان مشکلات و مسائل دیگری است که سرآغاز شیوه جدیدی از زندگی در دنیای پس از جنگ است.

۴- در کنار این نکات اصلی کتاب، رنگ‌آمیزی‌های زیبا، شاعرانه و واقع‌بینانه‌ای هم وجود دارد که شور و حال و ارزش خاصی به آن می‌بخشد: - سفر به پرتغال پس از خاتمه‌ی جنگ، فقر و درماندگی مردم آن

که در حقیقت جنگ برای شان به پایان نرسیده ، تلاش بی ثمر عده‌ای از روشنفکران که برای کسب آزادی به کمک فرانسه متوسل می‌شوند و روی خوشی نمی‌بینند و بالاخره روی کار آمدن دیکتاتوری جدیدی نظیر آنچه در کشور همسایه ، اسپانیا ، دست به گریبان مردم است .

- طغیان دختر نوجوان راوی که به سهم خود ، با همه کم سن و سالی از جنگ لطمه خورده ولی زندگی رفته رفته او را از های و هوی و یاغی‌گری می‌اندازد و به راهی می‌کشاند که بسیاری پیش از او طی کرده‌اند و بسیاری هم پس از او طی خواهند کرد .

- عشق‌های نافرجم میان انسان‌های سرگشته‌ای که نمی‌دانند در زندگی دنبال چه چیزی هستند و جوانی و شور و حال سپری شدنی را جاودانه فرض می‌کنند .

- چشم‌اندازهای بسیار زیبا و دلپذیر امریکای لاتین و مردم آن که دوبووار در سفرهایش شخصاً آنها را دیده و لمس کرده و استادانه در کتاب به تصویر می‌کشد .

- زندگی کوتاه و فاجعه‌بار دیه‌گو ، یکی از قهرمان‌های فرعی کتاب که تصادفی ناچیز شمع وجودش را خاموش می‌کند .

- گذر از منطقه ورکور در قلب فرانسه ، جایی که دیوارهای ویران و دودزده و بیوه‌زنان سیاه‌پوش شاهدان جنایت بزرگی هستند که آریایی‌های برتر مرتکب شده‌اند ، جایی که همه اهالی دهکده را در کلیسایی زنانه‌ای می‌کنند و بعد آن را به آتش می‌کشند ، فقط در لحظه‌های آخر ، به زن‌ها و بچه‌ها اجازه‌ی خروج می‌دهند ، و حالا ارتش فرانسه آزاد با بوق و کرنا و طبل و شیپور و رژه نظامی یاد بود آن روز را گرامی می‌دارد .

در مورد قهرمان‌های کتاب

دوبووار در همان فصل اول کتاب ، کم و بیش همه شخصیت‌های اصلی و فرعی داستانش را که هر کدام باید نقش‌های بزرگ و کوچکی را اجرا کنند ، در یک مهمانی گردهم می‌آورد . مانند فرماندهی که نفرتش را یک جا جمع می‌کند ، تا به هر یک مأموریتی واگذار کند و بعد هم او را بی اجرای آن بفرستد . هرچند در این ضیافت سال نو و جشن آزادی خیلی از شخصیت‌های دست دوم و سوم حضور ندارند ، ولی همان‌ها که حاضرند در فصل‌های بعد ، با اعمال و رفتارشان استخوان‌بندی اصلی کتاب را پی‌ریزی می‌کنند ، و در پایان ، به جز کسانی که در طول کتاب نقش‌های کوچکی داشته و پس از اجرای آن از صحنه بیرون رفته‌اند ، دوباره یک به یک مطرح می‌شوند تا انگار گزارش مأموریتشان را به فرمانده بدهند و سفره را برچینند .

قهرمان‌های زن در این داستان ، کم و بیش همگی بازیچه دست مردها هستند ، به عروسک‌های خیمه شب بازی می‌مانند ، حتی خود

راوی که زنی نسبتاً مقتدر و مسلط به خویش است .

- **پل:** هم بازیچه دست هانری است و هم بازیچه‌ی عشقی خیالی و بیمارگونه که مدت‌هاست آتش آن خاموش شده ، ولی او با سماجت و حتی ابلهانه همچنان به آن چنگ انداخته است . سرانجام موقعی واقعیت را می‌پذیرد ، که زندگی‌اش هرچند زنده است ، پایان یافته است .

- **ژوزت:** که هیچ اراده‌ای از خود ندارد . عروسک جاننداری است هم آلت دست مادرش و هم بازیچه مردهایی که در زندگی‌اش وارد می‌شوند ، به ویژه هانری ، در سربازی که اسمش را عشق گذاشته‌اند ، ولی خیال باطلی بیش نیست .

- **نادین:** سرکش و یاغی است ، به حساب خودش دارد زنجیرهایی را که جامعه تا آن موقع به دست و پای زن‌ها بسته بود می‌گسلد ، ادای مردها را درمی‌آورد ، دست به اقدام‌هایی می‌زند که حقیقتاً جسورانه و حتی خطرناک است و کمتر دختری جرأت دست یازیدن به آنها را دارد . خودش گمان می‌کند راهی سواهی راه مادرش را در زندگی انتخاب کرده است ، و با همه خشم و خروش‌ها ، سنت شکنی‌ها ، پا جای پای مردها گذاشتن و بی‌اعتنایی به سنت‌ها و رسم‌هایی که هنوز در جامعه معمول است ، سرانجام خیلی زود به همان راهی می‌رود که همه زن‌های دیگر پیش از او رفته‌اند: ازدواج ، تشکیل خانواده ، بچه دار شدن ، غیره ...

- **آن:** که راوی است ، گاهی به طور مستقیم و با ضمیر اول شخص و گاه غیر مستقیم ، راوی غایب و به ضمیر سوم شخص ، زنی که به ظاهر قائم به ذات است و خود رأی و مستقل ، دکتر روان‌شناسی که باید به دیگران شهادت و قوت قلب بدهد و راهنمایی‌شان کند تا از پیچ و خم هزار توی مشکلاتی که با آنها دست به گریبانند رهایی یابند ، ولی خودش هم ، دانسته یا نادانسته در پیچ و خم همین هزار تو گرفتار است . نه از ازدواج زودرسش با روبر دو بروی که دو برابر سن او را دارد ، نه بچه‌دار شدن زود هنگامش و نه پناه بردن به دامن عشق‌های نافرجامی که حتی قرص مسکنی هم برای او به شمار نمی‌رود ، با سکر یاسین ، فیلپ و بعد هم لوئیس بروگان که از همه بدتر است و او را تا مرز خودکشی هم می‌کشاند . ولی وقتی از این بحران بیرون می‌آید ، باز هم زنی است بی‌هدف ، سرخورده و ناراضی که می‌کوشد امیال سرکوفته‌اش را در وجود نوه تازه به دنیا آمده‌اش جبران کند .

- در کنار اینها که شخصیت‌های زن اصلی هستند ، خیل بی‌شماری

از زن‌های دیگر هم هستند:

لوسی: مادر ژوزت ، زنی به معنی واقعی کلمه خود فروش که نه احساس دارد ، نه وجدان ، نه عاطفه و نه هیچ چیز دیگر .

کلودی: که نام معشوق‌های جورواجورش را روی کاغذ در آشپزخانه یادداشت کرده و به زیادی تعداد آنها مباحثات می‌کند .

ماندارن ها

نویسنده: سیمون دو بووار



سیاسی و حزب بازی می‌شود، ولی در برابر خواست‌های جسمی و روحی‌اش بی‌اختیار است. پل حاضر است دست به همکاری بزند تا بتواند هانری را برای خودشان نگه دارد، و سرانجام چون موفق به این کار نمی‌شود، دنبال همان کاری می‌رود که آموزگارش کلودی رفته است: خود فروشی. سیمون دو بووار بر خلاف تصویر مستقیم و بی‌واسطه‌ای که از خودش در «خاطرات» ارائه می‌دهد، در اینجا تصویرش غیرمستقیم و رمان گونه است، ولی به گمان من بسیار گویاتر از تصویرش در «خاطرات» است. خودش هم در همین خاطرات می‌گوید که گفتن همه چیز کار ناممکنی است. طبعاً نویسنده‌ای که خودش زندگانی نامه‌اش را می‌نویسد نمی‌تواند همه حقایق را بی‌پرده بگوید. ولی در رمان این کار را می‌تواند بکند، کاری که دو بووار کرده است، سیمون را در نقش آن، آن طور که بوده، بدون پرده‌پوشی و عریان روی میز تشریح می‌گذارد و از بیان آنچه واقعاً در ذهنش می‌گذرد، حالا که از زبان کس دیگری ادا می‌شود پروایی ندارد. طبعاً همه می‌دانند آن دو بواری کیست، ولی برای او اهمیت ندارد، چون اعتراف به گناه را نوعی طلب بخشش می‌داند.

پانویس:

* ماندلان به گزارش گران لاروس لغتی از ریشه اسپانیایی ماندلان و ریشه مالزیایی ماتاری عنوانی است که در گذشته به بلندیایگان کشوری در چین اطلاق می‌شد، امروزه در فرانسه با مفهوم طنزآمیز آن در مورد سردمداران و نخبگانی به کار می‌رود که خط‌دهنده بسیاری از مسائل سیاسی و اقتصادی کشور هستند یعنی روشنفکران، تحصیل کردگان که اشتباهاتشان فاجعه به بار می‌آورد. دو بووار هم با توجه به این موضوع آن را در مورد همین گروه نخبگان و روشنفکرانی به کار می‌برد که با غرور و نخوتشان ضربه‌های هولناکی به پیکر فرانسه وارد می‌کنند.

ماری آنژ: دختر خبرنگار جاه طلبی که می‌خواهد یک شبه ره سدساله را برود و در این راه از هیچ نیرنگی فروگذار نمی‌کند. در عوض مردها، برعکس پرخاشگر، سلطه جو و در یک کلمه مرد سالارند، همگی شان از هانری روشنفکر و به تصور خودش میانه رو گرفته، تا دو بواری خیالباف که می‌خواهد پس از مصیبت‌های جنگ در فرانسه مدینه فاضله به وجود آورد، تا سکریاسین که جبران تلخکامی‌های دوران جوانی‌اش را در مبارزه با کمونیسم و فراهم آوردن وسائلی برای فاش سازی جنایت‌های استالینی می‌داند، یا ونسان که فقط تشنه انتقام است و جز آدمکشی و خون‌ریزی چیزی نمی‌بیند، و حتی لانیبر نرمخو که اسیر سیطره اقتدار پدرش است و مهر بدنامی خیانت‌های او را روی پیشانی دارد.

به طور کلی قهرمان‌های دو بووار در این کتاب خود فروشند، چه زن‌ها و چه مردها. البته او خود فروشی را فقط در تن فروشی نمی‌داند، هر کسی هم که به آرمانش خیانت می‌کند، به خاطر جاه طلبی، آزمندی، شهوت پرستی و کینه و انتقام جویی، جان دیگران و گاهی هم جامعه‌ای را به خطر می‌اندازد، خود فروش است. میان قهرمانانش، کمتر کسی را می‌بینیم که تو زرد از آب درنیاید و کنش را چیه رو نپوشد. استوارترینشان به ظاهر هانری است، اما به خاطر کام‌گیری از ژوزت در دادگاه دروغ می‌گوید و حقیقتی را که به بهای جان عده‌ای تمام شده قلب می‌کند. روبر دو بواری برای به ثمر رساندن هنجش و به تصور خودش مبارزه با قدرت‌های شیطانی که می‌خواهند بر جامعه مسلط شوند، حاضر است با سردمداران همان قدرت‌های شیطانی روی هم بریزد و بر این باور باشد که هدف وسیله را توجیه می‌کند. آن دو بواری کمتر نیرنگ باز است، کمتر وارد مسائل